

مناسبات طبقات و احزاب

با مذهب و کلیسا

www.KetabFarsi.com

مارکس انگلس

لنین

## فهرست

صفحه	عنوان
۱	توضیح ناشر
	۱- مارکس : از مقدمه درباره نقد بر فلسفه
۲	هگل
	۲- انگلس : از مقاله کموناردهای فراری
۶	در لندن
۹	۳- لنین : سوسیالیسم و مذهب
	۴- لنین : درباره مناسبات حزب کارگر
۱۷	یا مذهب
	۵- لنین : مناسبات طبقات و احزاب با
۲۶	مذهب و کلیسا

## بک توضیح مختصر و لازم

اتخاذ تصمیم در مورد انتشار این جزوه برای ما چندان آسان نبود، زیرا مسئله از نظر ما باین ترتیب مطرح است: در حال حاضر تا حدودی بعلت اعتقادات سنتی و تا حدودی بعلت شرایط خاصی که در اثر اختناق دراز مدت، در وطن ما بوجود آمده و موجب عدم وجود تشکیلات واقعی کارگری و احزاب سیاسی نیرومند در داخل کشور شده است، جنبش کنونی مردم ایران رنگ مذهبی شدیدی بخود گرفته و باین جهت جو موجود، معضلات و احیاناً "سردرگمی‌هایی برای پاره‌ای از عناصر مارکسیست داخل و خارج از کشور بوجود آورده است. و در همین رابطه است که شاهد حملات شدید برخی از محافظان مذهبی و گروه‌های مارکسیستی، بیکدیگر می‌باشیم.

ما از یکسو خود را موظف به حفظ وحدت در صفوف مبارزین جنبش فدا مهربیالهیستی ایران (البته تا حدودی که مربوط به این مرحله از مبارزه باشد) و لاقلاً جلوگیری از تشتت و نفاق بیشتر میان گروه‌های مختلف مبارزین کنونی میدانیم و از سوی دیگر در عین حال ما یلیم که با بیان آشکار و صادقانه مواضع مارکسیستی، دین خود را به جنبش و مخصوصاً "زحمتکشان ایران ادا کرده باشیم. صداقت و شهامتی که در متن کتاب با آن آشنا خواهیم شد با ید سر مشق هر مارکسیست اصیل و متعهد باشد و در عین حال درایت و کاردانی و واقع بینسی تحسین آمیز و احساس مسئولیتی که در محتویات این جزوه، وجود دارد، میتواند دوباید در هنرمودگران بهائی بی‌شک برای ما رکسیست‌ها باشد.

کتمان آنتاگونیسم شدید میان بینش متافیزیکی  
 و ماتریالیسم دیاکتیکی، غیر علمی و ناعاقدانه بوده و  
 تلاش در این مورد نه ممکن است و نه جایز. در عین حال  
 در شرایط کنونی، حفظ وحدت برای ادامه مبارزه علیه  
 دشمن مشترک همه مبارزین امروز، مسئله‌ای نیست که از  
 نظر افراد متعهد و رزمندگان خردمند - بدون در نظر گرفتن  
 اعتقادات سیاسی - اجتماعی آنها - احتیاجی به تشریح  
 و تاکید داشته باشد. با اعتقاد ما به راهی می‌توان ملامت  
 منطق را با متانت کلام توأم ساخت و مانع بروز تشنج‌ها  
 و هیجانات بی ثمر و نابجا گردید. امیدواریم که انتشار  
 این جزوه بجای مشاجرات خشک و تعصب آمیز، انگیزه  
 به اثبات منطقی و آرام اظهار نظرهای مستدل و انتقادات  
 سازنده‌ای در صفوف رزمندگان گرامی وطن ما گردد.

نقد بر فلسفه حقوق هگل

برای آلمان نقد بر مذهب، عمدتاً "بسر رسیده است و نقد بر مذهب پیش شرط همه نقدها است."

موجودیت دنیوی خطا - بعد از آنکه نیایش آسمانیش بر معبود و معرابط مردود گردید - بر ملا شده است. انسانی که در واقعیت افسانه‌های آسمانها، موجودی مافوق بشری را جستجو میکرده و فقط بازتابی از خویش را یافته است دیگر بآن تن در نخواهد داد که فقط تصویر بدلی خودش، فقط یک (موجود) غیر انسانی را بیابد. او واقعیت حقیقی را جستجو میگرد و باید جستجو کند.

شالوده نقد غیر مذهبی عبارت از اینست که: این انسان است که مذهب را میافریند و مذهب نیست که انسان را میافریند. و در واقع مذهب خود آگاهی و عاطفه انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا آنکه تا کنون خود را دوباره گم کرده است. البته انسان، موجودی انتزاعی نیست که خارج از جهان لمیده باشد. انسان، جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و این جامعه است که مذهب (یعنی) جهان آگاهی و آروند را میسازد، زیرا این جهان آروند است و مذهب، تئوری عمومی این جهان است، خلاصه‌ای از دانش - المعارف آنست، شکل عام پسند منطبق آنست، جوهرش صرف معنوی آنست، شور و حرارت آنست، تأیید اخلاقی آنست، مکمل تشریفاتی آنست، بنیان کلی تسلی و توجیه آنست.

مذهب تحقق افسانه‌ای ذات انسانی است زیرا سرشت بشری دارای واقعیت حقیقی نیست. بنا بر این مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب می‌باشد.

فقر مذهبی ضمن آنکه بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می‌باشد. مذهب آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس بیک جهان بی احساس است، همان‌طور که روح بیک کیفیت بی روح است. مذهب تربیای مردم است.

مذهب بمثانه خوشبختی تخیلی مردم است و از بهیمن بردنش بمثابه مطالبه خوشبختی واقعی آنهاست، مطالبه کناره‌گذاشتن خیال‌پرده زیبا در مورد کیفیت آنست، مطالبه کناره‌گذاشتن کیفیتی است که به خیال‌بافی‌ها احتیاج دارد. بنا بر این نقد بر مذهب، نطفه نقد برزخی است که جلوه قدس آن، مذهب است.

نقد، گل‌های میالی زنجیرها را پرپر کرده است، بنده بخاطر آنکه انسان زنجیر خشک و کسل کننده‌ای را حمل کند بلکه بخاطر آنکه زنجیر را بدورا فکند و گل‌های زنده را بچیند. نقد بر مذهب، انسان را از اشتباه بیرون می‌آورد تا با این ترتیب فکر کند، عمل نماید، واقعیت خود را همچون انسان از اشتباه بیرون آمده و بر سر عقل آمده‌ای، ترسیم نماید و با این ترتیب بگرد خود و بگرد خورشید واقعی خویش بچرخد. تا زمانی که انسان بگرد خود بچرخد، مذهب فقط خورشید تخیلی است که بگرد انسان می‌چرخد.

بنا بر این وظیفه تاریخ است که بعد از آنکه حقیقت

آخرت از میان رفت، حقیقت دنیا را مطرح سازد، وظیفه فلسفه - که در خدمت تاریخ قرار دارد - اینست که بعد از بر ملا شدن اشکال مقدس از خود بیگانگی انسان، در وهله اول از خود بیگانگی را در اشکال نامقدس آن افشاء نماید.  
 باین ترتیب نقد بر آسمان مبدل به نقد زمین، نقد مذهب تبدیل به نقد بر حقوق و نقدا لهیات مبدل به نقد بر سیاست، میگردد.

### کمونا ردهای فرایدرلندن

بلانکیست‌های ما این وجه مشترک را با کونیست‌ها دارند که میخواهند نمایندۀ افراطی‌ترین و تندترین مشی باشند. ضمناً "ما گفته‌مانند که بهمین جهت نیز آنها - اگرچه هدف‌های مختلفی دارند - ولی وسایل کارشان یکی است. بنابراین موضوع بر سر آنست که در رابطه با انکار وجود خدا افراطی‌تر از دیگران عمل کنند. خوشبختانه امروزه آتئیست بودن دیگر هنری نیست. آتئیسم برای احزاب کارگری اروپا، امری تقریباً "بدیهی" است اگرچه در برخی کشورها با ندادن راه کافی تولید اشکال کرده است مثلاً در مورد آن با کونیست اسپانیائی که اظهار داشته است: "اعتقاد بخدا با هر نوع سوسیالیسمی مغایرت دارد اما در مورد مریم با کوره، این مطلب دیگری است که پیسک سوسیالیست معمولی بایست بآن اعتقاد داشته باشد."

در مورد کارگران سوسیال دمکرات آلمان حتی می‌توان گفت که آتئیسم از نظر آنها موضوعی کهنه شده تبلیغی میگردد و این کلمه صرفاً "منفی" دیگر روی آنها ناسیری ندارد زیرا آنها دیگر با مخالفت تئوریک سروکاری ندارند بلکه فقط بطور پراتیک با اعتقاد بخدا مخالف هستند. آنها دیگر کاری بحدان ندارند و در دنیای واقعی، زندگی و فکر میکنند و باین جهت ما تقریباً لیست هستند. این موضوع میتواند در مورد هر آتئیست نیز مصداق داشته

باشد و البته اگر چنین نباشد کاری از این ساده تر نیست که کوشش شود تا آثار ما تریالیستی درخشان قرن گذشته فرانسه بطور وسیعی در میان کارگران اشاعه داده شود. آثاری که در آنها شعور فرانسوی بر حسب شکل و محتوی بعالی ترین مدارج خود رسیده - و با در نظر گرفتن سطح دانش آن زمان - هنوز هم از نظر محتوی در سطح بی‌سایب بالائی قرار دارد و از لحاظ شکل هرگز نظیر آن بوجود نیامده است. البته این مطابق میل بلانکیست‌های مانیست و اینها برای آنکه ثابت کنند که افراطی‌ترین افرادند، همانند ۱۷۹۳ می‌خواهند خدا را بوسیله احکام و دستوراتی اربین‌برند :

"کمون میتواند برای همیشه بشریت

را از شبخ بدبختی گذشته (خدا) و از

این علت (خدائی که وجود ندارد

بعنوان یک علت) بدبختی کنونیش

نجات بدهد. در کمون جایی برای

کشیش‌ها وجود ندارد و هر نوع تجمعات

مذهبی و هرگونه تشکیلات دینی

باید ممنوع گردند."

و فرمان مربوط باینکه مردم بایستی بر حسب دستور

از بالا به آت‌هایست‌های مبدل شوند، بوسیله دو نفر از

اعضای کمون امضاء شده است که واقعا "با اندازه کافی

فرمت آگاه شدن از این مسایل را داشته‌اند که: "اولا" میتوان

روی کاغذ دستورات زیادی صادر کرد بدون آنکه واقعا "قابل

اجرا باشند و ثانيا" تضییقات، بهترین وسیله برای آن

هستند که موجب تشدید بدگمانی‌ها و ناراضایتی‌ها گردند.

تا این حد مسلم است که تنها - نذمتی که میتوان امروزه در حق  
خدا کرد، اینست که خداشناسی بعنوان مسئله عقیدت‌ساز  
اجباری اعلام گردد و اینها از طریق ممنوع ساختن مذهب از  
بیسمارک - که توانینی برای مبارزه با فرهنگ کلیسایی  
گذرانده بود - گوی سبقت را ربوده‌اند.

www.KetabFarsi.com

## لنین

### سوسیالیزم و مذهب

جامعه مدرن کاملاً بر اساس استثمار توده‌های عظیم طبقه کارگر - که بوسیله اکثریت بی‌نهایت معدودی از طبقات مالکین و سرمایه‌داران صورت می‌گیرد - استوار می‌باشد. این، جامعه‌ای برده‌دار است، زیرا کارگران "آزاد" که تمام عمرشان در خدمت سرمایه‌کار می‌کنند، فقط "حق دارند" از آن‌گونه وسایل زندگی که برای بقای حیات بردگان سودساز، لازم بوده و برای تضمین و ابدی ساختن برده‌داری سرمایه‌داری ضروری می‌باشند، استفاده نمایند.

ستم اقتصادی بر کارگران، بطور اجتناب‌ناپذیری مسبب هرگونه ستم سیاسی و تحقیر ممکنه اجتماعی بوده و موجب ناهنجاری و انحطاط زندگی معنوی و عرفی توده‌ها می‌گردد. کارگران میتوانند کما بیش با آزادی سیاسی - برای مبارزه با ظورهای اقتصادی خود - نایل آیند ولی تا زمانی که قدرت سرمایه از بین نرفته باشد، هیچگونه آزادی‌های آنها را از فقر، بیکاری و ستم‌نجات نخواهد داد. مذهب یکی از انواع مختلف یوغ‌های معنوی ایست که در همه جا و در همه موارد بر روی شانه توده‌های خلق - که همواره برای دیگران کار می‌کنند و در اثر احتیاج و بی‌پارویا و ربودن تحت ستم قرار دارند - سنگینی می‌کند.

سهمین ترتیب بی نوابی طبقات استثما شده در مبارزه علیه استثما رکنندگان، بطور اجتناب ناپذیری این اعتقاد را بوجود میاورد که حیات بهتری در آخرت وجود دارد، همان طور که عجز و حشیان در مبارزه علیه طبیعت موجب اعتقاد آنها به خدایان، نیایش، معجزات و غیره میشود. دین، به کسیکه تمام مدت عمرش کار میکند و از فقر رنج میبرد، حفت و بردباری میا موزد و او را با میدا چرا آسمانی دلخوش میسازد ولی به کسانی که کار دیگران زندگی میکنند، کارهای خود را اندر میدهد و باین ترتیب توجیه مبتذلی از تمام موجودیت استثما رکنان، بآنها ارائه میدهد و کارت ورودی بهشت برین را بقیامت نازل میسازد و میفروشد. مذهب سرباک خلق است. مذهب نوعی مشروبات الکلی معنویست که بردگان سرمایه، سیمای زندگی و سوسائتتان را در یک زندگی نیم بندناشایسته انسانی با آن تخدیر میسازد.

ولی برده ای که به برده بودن خود پی برده و برای مبارزه با طررها شی حوبش بپا خاسته است، تا حدود زیادی خود را از بردگی خلاص کرده است. کارگر مدرن و آگاه سیاسی طبقاتی یافته ای که در کارخانه صنعت بزرگ تعلیم یافته و در اثر زندگی شهری، روشن شده است و با نزار، تعصبات مذهبی را از خود بدور میریزد و بهشت و آسمان را به کشیش ها و متعصبین بورژوا میسپارد و برای زندگی بهتری در اینجا، در روی کره زمین، مبارزه میکند. پرولتاریای مدرن، معتقد به سوسیالیزم است که علم را در خدمت مبارزه علیه جهل مذهبی قرار میدهد و پرولتاریا را برای مبارزه با خاطر

زندگی دنیوی بهتری متشکل ساخته و باین وسیله کارگران را از اعتقاد به زندگی اخروی، رها میسازد.

موضع گیری سوسیالیست ها در مورد مذهب معمولاً "با ذکر این کلمات که مذهب امری خصوصی است، بیان میگردد. ولی معنی این کلمات باید دقیقاً "تعبیر شود تا باعث بوجود آمدن سوء تفاهاتی نگردد. ما خواستار آن هستیم کسیه مذهب در برابر دولت، یک امر خصوصی باشد ولی بهیچ وجه نمیتوانیم آنرا در برابر حزب خود یک امر خصوصی، تلفظی کنیم. امر مذهب نباید ربطی بدولت داشته باشد و محافصل مذهبی نبایستی با قدرت دولتی رابطه ای داشته باشند.

هر کسی باید کاملاً "حق داشته باشد که بدخواه خود بهر مذهبی که مایلست، معتقد بوده و حتی هیچ مذهبی را قبول نداشته باشد. باین معنی که آتئیست باشد و این همانست که قاعدتاً هر سوسیالیست است. کلیه تفاوت های حقوقی که بر حسب اعتقادات مذهبی میان افراد جامعه وجود دارند، مطلقاً غیر مجاز بوده و حتی ذکر مذهب افراد جامعه را سبب رسمی، بایسد بی چون و چرا منسوخ گردد. هیچگونه کمک مالی به کلیسای دولتی نباید صورت گیرد و هیچ مبلغی نباید از صندوق دولت به مجامع کلیسایی یا مذهبی پرداخت گردد. این مجامع سازمانهایی هستند که از افراد هم عقیده تشکیل یافته اند و باید کاملاً "آزاد بوده و کاملاً" مستقل از دولت باشند. فقط با تحقق بی کم و کاست این خواست ها است که میتوان بیان گذشته ننگ بار ولعنتی گذشته، پایان داد، زیرا کلیسا مثل یک سرف و وابسته بدولت بود و اتباع روسیه نیز در وابستگی سرف و به کلیسای دولتی بپر میبردند. تا با مرور ضوابط

قضای و مقررات مربوط به محاکمات همان قوانین ظالمانه مذهبی قرون وسطایی هستند که از آن زمان باقی مانده و هنوز هم اجرا میشوند و اعتقادیابی اعتقادی را تحت تعقیب قرار میدهند و با یمان انسانهایی حرمتی روا میدارند. اینها مناصب دولتی و اموال حکومتی را در رابطه با تخدیر (مردم) از طریق این یا آن کلیسای دولتی، بین خود تقسیم میکنند. تفکیک کامل کلیسا از دولت، اینست چیزی که پرولناریای سوسیالیست از حکومت کنونی و کلیسای امروز مطالبه میکند.

انقلاب روسیه باید این مطالبه را بعنوان بخش حادثی ناپذیری از آزادی سیاسی، تحقق بخشد. انقلاب روسیه از این حیثه از شرایط بویژه مناسبی برخوردار است زیرا اقتصاد مذموم بوروکراتهای حکومت مطلقه پلیسسی سروازی حتی موجبات نارضایتی جامع روحانیت را فراهم آورده و عمیاً زوخم آنها را برانگیخته است. اگرچه روحانیت با ایمان روسیه، عزلت نشین و ناآگاه بودند ولی حتی آنها نیز از سروصدائی که نظام کهنه قرون وسطایی را در هم فرو ریخت، بیدار شدند، حتی آنها نیز تقاضای آزادی را مطرح ساختند و علیه اقتصاد بوروکراتها و تعدیات ما مورپس دولت و در مخالفت با فعالیتهای جاسوسی برای پلیسس که این "خدمتگذاران پروردگار" را مجبور بآن میکنند دست با اعتراض زده اند. ما سوسیالیستها باید از این جنبش پشتیبانی کنیم، باید ترتیبی که خواستهای روحانیت شرافتمند و صدیق را تا با خردن جبال کنیم، اگر این افراد از آزادی صحبت میکنند، باید خرفهایشان را جدی بگیریم

و از آنها بخواهیم که هرگونه پیوند میان مذهب و پلیس را قاطعانه بگسلند و (بآنها بگوئیم) که یا شما صداقت دارید در این صورت باید موافق تفکیک کامل کلیسا از دولت و تفکیک مدرسه از کلیسا باشید و صریحا "و بدون تعصب اعلام کنید که مذهب امری خصوصی است، و یا آنکه این خواستهای قاطعانه برای آزادی رانمی پذیرید - در این صورت هنوز هم گرفتار تفسیرهای طالمانه شرعی میباشید، پس هنوز هم به مناصب دولتی و عواید حکومتی چسبیده اید، پس به نیروی معنوی سلاح خودتان اعتقاد ندارید و کما فی السابق بوسیله قدرت حکومتی تطمیع میشوند، و در این صورت کارگران روسیه که با گاهی طبقاتی نایل آمده اند بشما اعلان جنگ بی امانی خواهند داد.

از نظر حزب پرولتاریای سوسیالیست، مذهب یک امر خصوصی نیست، حزب ما، مجمعی از افراد مترقی و آگاهی طبقاتی یافته است که برای رهایی طبقه کارگر مبارزه میکنند، چنین تشکلی نمیتواند و نباید روشش در مقابل نابخردی و جاهل و تعالیم ناروشتی که بصورت اعتقاد مذهبی ظاهر میکنند، بی تفاوت باشد، ما خواستار تفکیک کامل کلیسا از دولت، میباشیم تا علیه ناروشتی های مذهبی بوسیله سلاح معنوی محض و صرفا " با سلاح معنوی - یعنی بوسیله نشریات و حرفهایمان - مبارزه کنیم، البته ما سازمان خود یعنی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را علاوه بر مسایل دیگر اتفاقا " برای چنین مبارزه ای علیه هر نوع ناروشتی مذهبی کارگران، تاسیس کرده ایم، از نظر ما، مبارزه ایده اولویتیک، یک امر خصوصی نبوده

بلکه موضوعی است که مربوط به تمام حزب و مجموعۀ  
پرولتاریا میباشد.

اگر چنین است، پس چرا ما در برنامه ما اعلام نمیکنیم  
که آتیست هستیم؟ چرا از ورود مسیحیان و معتقدین بخدا،  
بحزبان جلوگیری نمیکنیم؟

پاسخ به این سؤال بایستی تفاوت بسیار مهمی را  
که در رابطه با موضوع مذهب میان شیوه بورژوا دمکراتیک  
و سوسیال دمکراتیک طرح مسئله، وجود دارد روشن سازد.

تمام برنامه‌ها بر پایه یک جهان بینی علمی یعنی  
جهان بینی ماتریالیستی استوار میباشد. باین جهت  
نشریح برنامه مالزوم "ا" شامل منشاء تاریخی و  
اقتصادی ناروشنی های مذهبی میباشد و تبلیغات مسا،  
الزاما شامل تبلیغات آتیستی نیز میباشد. انتشار  
آثار علمی مربوطه که تا کنون بوسیله قدرت حکومتی  
مطلقه و سرواژی بشدت ممنوع بوده و تحت تعقیب قرار  
داشته است، اکنون بایستی رشته ای از فعالیت های حزبی  
ما را تشکیل بدهد. اکنون ما باید احتمالا از رهنمائی  
که زمانی انگلس به سوسیالیست های آلمانی داده است،  
پیروی کنیم، یعنی آنکه آثار نویسندگان روشنگر آتیست  
مرا نسوی قرن ۱۸ را ترجمه نمایم و در سطح وسیعی منتشر  
سازیم. ■

البته ما بهیچ وجه اجازه نداریم بآن بهر دایم که

■ نگاه کنید به "برنامه بلانکیست های فراری کمون" جلد

"۱۴" انتشارات سیاهکل.

مسئله مذهب را بطور انتزاعی و ایده‌الیستی و "باقتضای خرد"، خارج از چارچوب مبارزه طبقاتی قرار دهیم یعنی همانکاری که معمولاً "دموکراتهای افراطی بورژوا انجام میدهند. کار بی معناتی خواهد بود اگر معتقد باشیم در جامعه‌ای که بر اساس ستم و خشونت بی حد و حصر برتوده‌های کارگری، بنا شده است، میتوان تعصبات مذهبی را صرفاً از طریق تبلیغات از میان برد. این، کوتاه‌بینی بورژوازی خواهد بود اگر فراموش کنیم که فشاری که از طرف مذهب بر بشریت وارد می‌آید فقط محصول و بازتاب فشار اقتصادی درون جامعه می‌باشد. اگر پرولتاریا بوسیله مبارزه خاص خود بر ضد قدرتهای سیاه سرمایه‌داری، روشن نشود، با هیچگونه جزوه و بوسیله هیچ نوع تبلیغاتی نمیتوان آن‌را روشن کرد.

وحدت این مبارزه واقعا "انقلابی طبقه تحت ستم برای ساختن بهشتی بر روی زمین"، برای ما مهمترین واحد نظریات پرولتاریا در باره بهشت آخرت است. و بهمین دلیل است که ما در برنامه‌مان از آتئیست بودن خود سخن نمی‌گوئیم و اجازه نداریم سخن بگوئیم. و با این دلیل است که ما از ورود کارگزارانی که هنوز گرفتار بقایای این یا آن تعصب دیرینه می‌باشند، بجزب جلوگیری نمیکنیم و اجازه نداریم جلوگیری کنیم. ما جهان بینی علمی را همواره تبلیغ خواهیم کرد و با عدم قاطعیت برخی از "مسیحیان" مبارزه کنیم. ولی این بمعنی آن نیست که بایستی مسئله مذهب را در راس کارهای خود قرار دهیم یعنی چیزی که بهیچ وجه بر زندگی آنرا ندارد و این بمعنی

آن بسبب که اجاره بدهیم که نیروهای انقلابی واقعی برای مبارزه انقلابی، اقتصادی و سیاسی، بر سر نظریات درجه سوم و با لحاظ طرا را جبعی که بسرعت هر نوع مفهوم سیاسی خود را از دست می‌دهند و توسطه کل جریان توسعه اقتصادی سرودی بدور افکنده خواهند داد، پراکنده شوند.

سورژوازی مرتجع، در همه جا کوشیده است تا اکنون نیز سبک کند که مشاخرات مذهبی را در میان مآد امن بزند تا این بر نیب نوحه شود که آنها را از مسایل اصولی و واقعا "مهم اقتصادی و سیاسی منحرف سازد و میکوشد که پرولتاریای روس، در آن که ضمن مبارزه با سفلایش منشل میشود، اکنون عملا" برانده سازد. این سانس ارجاعی بحریه نیروهای پرواوری که امروز عمدا "در سرنامها اندسیاه بیان میشود، سانس اندیصادکی فردات را نکال مرورا نه تری بخود بگیرد. بهر حال ما سلیعات آرام، مداوم و سردی را نه همبستگی پرواوری را نگه زهر کوبه، رورا خلاف نظرهای درجه دومرها سانس، ادامه داده و همان سیمی علمی را در مقابل تبلیغات سوررواری قرار خواهیم داد.

پرولتاریای انقلابی موهو به این کار خواهد شد که مذهب برای دولت و افعا "یک امر خصوصی گردد و تحت رژیم سیاسی ای که از تعص قرون وسطائی زدوده شده باشد، پرولتاریا دست بمبارزه آشکار و وسیعی خواهد زد تا بردگی اقتصادی، این میناء واقعی با روشی مذهبی بشریت را از میان بردارد.

شماره ۲۸ "نویا شین"

۱۳ آدیا مبر ۱۹۵۵ با امضای ن. لنین

## لنین

## درباره مناسبات حزب کارگر با مذهب

سخنرانی سورکف نماینده دوما ی امپراتوری (مجلس روسیه تزاری) بهنگام بحث درباره بودجه سیودوانتشار بحث‌هایی که در فراکسیون پارلمانی مادر دوما راجع به مذاکره درباره پیش‌نویس این سخنرانی صورت گرفتند، در حال حاضر مسئله بی‌نهایت مهم و حادی را مطرح ساخته است. بدون شک این روزها کلیه موضوعاتی که با مذهب در رابطه میباشند، محافل وسیعی از جامعه "رافرا گرفته و در میان روشنفکرانی که با جنبش کارگری پیوسته نزدیک دارند و همچنین در برخی از محافل کارگری، اشاعه یافته است. سوسیال دمکراسی بدون چون و چرا موظف است که مناسبات خود را با مذهب بی‌وضوح ابراز نماید.

کل بینش سوسیال دمکراسی بر اساس سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم بنا شده است. هما بطور که هم مارکس و هم انگلس با رها اعلام داشته اند بنیاد فلسفی مارکسیسم را ماتریالیسم دیا لکتیک تشکیل میدهد. ماتریالیسمی که سنتهای تاریخی ماتریالیسم قرن ۱۸ فرانسه و فویرباج (نیمه اول قرن نوزدهم) آلمان را کاملاً اغیلا بحشید، ماتریالیسمی که بدون چون و چرا آتیستی بوده و دشمن سرسخت هر نوع مذهب میباشد. بخاطر داشته باشیم که تمام "آنتی دورینک" انگلس - که مارکس دست نویس آنرا مطالعه کرده بود - ثابت میکند که ماتریالیسم دورینک

ما تریالیست و آتیست، قاطعیت نداشته‌است و نشان می‌دهد که چگونه دورینگ راه‌گریزی برای مذهب و فلسفه دینسی باز می‌گذارد. بخاطر داشته‌باشیم که انگلس در کتابش را جمع بدین ریاخ، او را متهم‌بآن می‌کند که مبارزه‌اش بخاطر آزادی بی‌بردن مذهب نبوده بلکه بخاطر نوسازی آن بوده‌است تا مذهب جدید "عالیتری" بسازد و چیزهای دیگری از این قبیل. مذهب تریاک خلق است. این سخن حکیمانۀ مارکس، ستون فقرات کل جهان بینی مارکسیسم را در مورد مسئله دینس تشکیل می‌دهد. مارکسیسم، تمام ادیان و کلیساها و تمام تشکیلات مذهبی را همواره بعنوان ارگانهای ارتجاع بورژوازی - که میخواهند از استثمار دفاع کرده و طبقه کارگر را تحمیق و منحرف نمایند - تلقی میکند.

ولی در عین حال، انگلس افرادی را که میخواهند "چپ‌تر" بودن یا "انقلابی‌تر" بودن خودشان از سوسیال دموکراسی را باین ترتیب نشان بدهند که از همان مستقیم به آتیسم را - بمفهوم اعلان جنگ به مذهب - در برنامه حزب کارگر بگنجانند، مکرراً "مجکوم کرده‌است. در سال ۱۸۷۲، - وقتی او درباره ما نیفتست معروف بلانکیست‌های فراری کمون که بعنوان مبارز در لندن زندگی میکردند - صحبت میکند، اعلان جنگ پرسروصدای آنها به مذهب را، احمقانه دانسته و اعلام میدارد که یک چنین اعلان جنگی، بهترین وسیله برای بذل توجه به مذهب بوده و مانع فنای واقعی مذهب میشود. انگلس بلانکیست‌ها را متهم‌بآن می‌کند که آنها قادر به درک این مطلب نیستند که فقط مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر - که وسیع‌ترین اقشار پرولتاریا را بطور همه‌جانبه‌ای به پراتیک

انقلابی و آگاهانه اجتماعی میکشاند. قادر خواهد بود که توده‌های تحت‌ستم را واقعاً "از بهوغ مذهب نجات بدهد، حال آنکه اعلان جنگ علیه مذهب را وظیفه سیاسی حزب کارگر اعلام داشتن یک عبارت آنارشیستی است. و در سال ۱۸۷۷ انگلس در کتاب آنتی دورینگ حتی کمترین عقب‌نشینی دورینگ فیلسوف، در مقابل ایده آلیسم و مذهب را شدیداً "مجموم کرده و در عین حال با همان شدت ایده‌ها را "انقلابی دورینگ - مبنی بر ممنوع کردن مذهب در جامعه سوسیالیستی را قاطعانه مجموع میکند. از نظر انگلس چنین اعلان جنگی به مذهب بمعنی "از بیسمارک هم بیسمارک تر بودن است." بمعنی تکرار جنون مبارزه بیسمارک علیه شتون مذهبسی است، ("مبارزه فرهنگی" رسوای بیسمارک یعنی مبارزه ای که بیسمارک در سالهای هفتاد (قرن نوزدهم) بوسیله تضحیفات پلیسی ضدکاتولیکی علیه حزب کاتولیکهای آلمان - حزب "سنتروم" - بعمل آورد.) بیسمارک به وسیله این مبارزه فقط شتون متزلزل کاتولیکها را تثبیت نمود و صرفاً "بزبان فرهنگ واقعی زیان رساند، زیرا او بجای خط کشی های سیاسی، خط کشی های مذهبی را عنوان نمود و باین ترتیب توجه برخی از اقشار طبقه کارگر و دموکراتها را از وظایف مبرم مبارزه طبقاتی و انقلابی به یک مبارزه سطحی و دروغپسین بورژوازی بر علیه شتون مذهبی، منحرف ساخت. انگلس، دورینگ را - که ادعای فوق انقلابی بودن را داشت - متهم بآن میکند که میخواهد همان دیوانگی بیسمارک را بشکل دیگری تکرار نماید. انگلس از حزب کارگر میخواهد که این حزب با یستی درک کند که با شکیبافی به تشکیل و روشنگری

پرولتاریا بپردازد و معتقد است که این امر منجر به از بین رفتن دین خواهد شد. ولی حزب کارگران با دیدن ما چرا جوئی یک جنگ سیاسی علیه دین دست بیازد. این اسباب با گوشت و خون سوسیال دمکراسی آلمان عجیب شده است که مثلاً از آزادی عمل جزوئیست‌ها<sup>\*\*\*</sup> و از مجاز بودن فعالیت‌های آنها در آلمان و از لعو کلیه اقدامات پلیسی علیه هر نوع مذهب طرفداری کرده است. در مقاله معروف برنامۀ رفورم (۱۸۹۱) مشربر "اعلام مذهب بعنوان یک امر خصوصی" تاکنیک سیاسی سوسیال دمکراسی بصراحت بیان شده است.\*\*\*

اما در این فاصله این تاکنیک، بصورت الگوئی در آمده و تا بحال موجب تحریف تازه‌ای از مارکسیسم در جهت معابل، یعنی در جهت اپورتونیسم شده است. ما چرا از آنجا شروع شد که جمله مذکور برنامۀ رفورم را بدینگونه تفسیر کردید که گویا ما سوسیال دمکراتها، که گویا حزب ما، مذهب را بعنوان یک امر خصوصی تلقی میکنید، که گویا مذهب از نظر سوسیال دمکراتها و از نظر حزب ما یک امر خصوصی است، در سالهای بود، انگلس بدون آنکه بیک پولمیک مستقیم علیه این اسباب فرصت طلبانه بپردازد خود را مجبور دید که

« نگاه کنید به فصل "دگرگونی علم بوسیله آقای آگون دورینگ" از کتاب "آنی دورینگ" اثر انگلس، ترجمه فارسی از انتشارات بشریه کارگر.

\*\*\* یکی از مرفه‌های مس...

\*\*\* نگاه کنید به "نقد بر برنامۀ رفورم" انتشارات سوسیالیست<sup>(۱)</sup>

برضد آن موضع آن موضع بگیرد، البته نه بشکل پولمیک بلکه بشکل مثبت و در واقع آنرا بصورت تذکری آگاهانه مطرح ساخت. سوسیال دمکراسی، مذهب را در مقابل دولت بعنوان یک امر خصوصی تلقی میکرد.\* اما بهیچوجه در مقابل خود و بهیچوجه در مقابل مارکسیسم، بهیچوجه در مقابل حزب کارگر (مذهب را یک امر خصوصی تلقی نمیکرد).

اینست از حیث ظاهر تا ریخچه مواضعی که مارکس و انگلس در مورد مسئله مذهب اتخاذ کرده اند. ارتباط افرادی که برخوردشان با مارکسیسم سطحی است، از نظر اسرارادی که نمیتوانند و یا نمیخواهند فکر کنند، این بار بچه بعنوان معجونی از تضادهای بی معنی و عدم قاطعیت مارکسیسم است و از نظر آنها با اصطلاح مخلوطی از آتیسیم "فاطمه" و "اغماص" نسبت به مذهب بوده و بمنزله تزلزل "بی پرسپیاسه" میان جنگ انقلابی برضد خدا و تلاش جیونانه برای "جلب رضایت خاطر" کارگران و وحشت از مردادن آنها و غیره و غیره است. در آثار عبارت پردازان آنارشیت، با ناسراگوئی های زیادی از این قبیل مواجه میشویم.

البته هرکس که فقط تا حدودی قادر است باشد که بطور جدی در مارکسیسم تعمق نماید، با سالی پس خواهد بود که تاکتیک مارکسیسم در مقابل مذهب قاطعانه بوده و بوسیله مارکس و انگلس بدقت مورد تعمق قرار گرفته است و متوجه میشود آنچه را که افراد ناشی و بی دقت تزلزل مینمایند،

---

\* نگاه کنید به مقدمه انگلس بر کتاب "جنگ داخلی در فرانسه،

کمون پاریس" جلد ۱۴ "انتشارات سیاهکل".

نتیجه‌گیری مستقیم و گریزنا پذیرا ز ما تریالیسم دیا لکتیک است. اشتباه بزرگی خواهد بود اگر معتقد باشیم که "اعتدال" مفروض مارکسیسم در برابر مذهب بعلمت ملاحظات با اصطلاح "تاکتیکی" و بمنظور کوشش برای "احتراز از مردم دادن" است و غیره. برعکس، مشی سیاسی مارکسیسم در مورد این مسئله نیز با اصول فلسفی آن، پیوند جدائی ناپذیری دارد.

مارکسیسم، ما تریالیسم است و در این خصلت روشش در مقابل مذهب بهمان اندازه‌پی محابا خصمانه است که مکتب ما تریالیسم آنسیکلو پدیدست‌های<sup>\*</sup> قرن ۱۸ و با ما تریالیسم فویرباخ بود. در این مورد تردیدی وجود ندارد. لکن ما تریالیسم دیا لکتیک مارکس وانگس از ما تریالیسم آنسیکلو پدیدست‌ها و فویرباخ فراتر می‌رود زیرا فلسفه ما تریالیستی را در زمینه تاریخ و در عرصه علوم اجتماعی بکار می‌برد. ما باید با مذهب مبارزه کنیم. این الفبای تمام ما تریالیسم و نتیجه‌تسا<sup>\*</sup> مارکسیسم است. البته مارکسیسم، ما تریالیستی نیست که بمرحله الفبا اکتفاء کرده باشد. مارکسیسم، از اینهم فراتر می‌رود و می‌گوید: باید مبارزه با مذهب را بلد بود، البته برای این کار لازمست که منشاء اعتقاد و مذهب در توده‌ها، از دیدگاه ما تریالیستی تشریح شود. مبارزه علیه مذهب را نباید به تبلیغات انتزاعی - ایده‌آلوژیک محدود نمود و منحصر ساخت بلکه باید با پراتیک مشخص جنبش طبقاتی ایگه

\* آنسیکلو پدیدست‌ها: بگروهی از دانشمندان پوزیتیویست قرن ۱۸ فرانسه اطلاق میشد که داثره المعارف علمی کبیر فرانسه را تدوین کردند.

هدف آن از بین بردن ریشه‌های مذهب می‌باشد، ربط داد، بچه‌جهت مذهب در میان اقشار عقب مانده پرولتاریای شهری، اقشار وسیع نیمه‌پرولتری و همچنین عمدتاً "در میان دهقانان هنوز پایگاه دارد؟ بورژوازی مترقی و ماتریالیست رادیکال یا بورژوازی جواب می‌دهد: بعلمت جهل مردم، سپس مرده با مذهب وزنده با دآتیسیم، اشاعه بینش‌های آتیستی و وظیفه اصلی ماست. ما رکیست می‌گوییم این نادرست است، چنین استنباطی فرهنگی بازی سطحی و محدود بورژوازی است، چنین درکی ریشه‌های مذهب را با اندازه کافی از بین و بین تشریح نمی‌کند. این درک ماتریالیستی نبوده بلکه درکی ایده‌آلیستی است. در کشورهای سرمایه‌داری مدرن این ریشه‌ها عمدتاً "طبیعی اجتماعی دارند". امروزه عمیق‌ترین ریشه‌های مذهب درستم اجتماعی برتوده‌های زحمتکش و ناتوانی ظاهراً "محض آنها در برابر نیروهای لجام‌سیخته سرمایه نهفته است که هر روز و هر ساعت مصائبی هزاران بار دردناک‌تر و مشقاتی بمراتب غیر انسانی ترازه حادثه غیر عادی دیگر از قبیل جنگ و زلزله و غیره بر انسانها می‌زحمتکش عادی روا می‌دارد. "خدایان در اثر ترس بوجود آمده‌اند" ترس از قدرت عنان گسیخته سرمایه. عنان گسیخته، زیرا عمل آن نمیتواند بوسیله توده‌های خلق پیش‌بینی بشود و پرولتاریا و مالک کوچک را در هر قدم زندگیش به ورشکستگی "ناگهانی"، "فیر منتظره" و "تصادفی" و تکدی‌بودریوزگی و فحشاء و مرگ در اثر گر سنگی، تهدید مینماید و واقعاً "نیست چنین میکند. اینست ریشه‌ها امروزی مذهب و فرد ما تریالیستی که نخواهد به الفبای ماتریالیسم اکتفا نماید، با یدیبیش

ارزش جیرو در وهله اول باین نکته توجه مبذول نماید. تا  
 و اینکه نوده های اندک و وسیله کار اجباری سرمایه داری،  
 و آنسه به مدرسهای لجام کسبیه و ویرانگر سرمایه داری  
 باشد، با سرمایه گدایی بوده ها خودشان فرا گرفته باشند  
 شده اند. مشکل و طبق سرمایه، این ریشه مذهب یعنی  
سازد سرمایه را آنکاه شده در تمام اشکال آن، از بین ببرند،  
 با آنهمان هیچگونه حرود آورنده ای نمیتواند ایسی  
 سرده ها را اردست مذهب ملامت کند.

پس آیا باید چنین نتیجه گیری کرد که یک جزوه  
 آورنده علیه مذهب در بیان بحث و یا را ندمی باشد؟ نه،  
 این وجه. بلکه سیمه گیری کامل "دیگری" آن میشود  
 و این مفهوم است که تابع آتیسی سوسیال دمکراسی،  
سوسیالیست و طبقه اصلی آن باشد یعنی بسط مبارزه  
 آتیسی بوده های استعمار شده علیه استعمارگران.

کمیکه در اصول ما بریالیرم دیالکتیک یعنی فلسفه  
 مارکس و انگلس ضمن تذکره باشد، ممکن است نتوانستند  
 این سررا درک کند (و یا لا اقل نمیتواند بلافاصله آنرا درک  
 کند) و برایش این سوال مطرح میشود که یعنی چه؟ آیا  
 تسلیم ایده اولورنگ، سربوچ ایده های مشخص و مبارزه علیه  
 دشمن فرهنگ و عرفی که از هزاران سال پیش بقای خود  
 ادامه داده است (یعنی مبارزه بر علیه مذهب)، باید تابع  
 مبارزه طبقاتی... یعنی مبارزه با اهداف عملی در زمینه  
 اقتصادی و سیاسی... باشد؟

این یکی از اعتراضات مبدأ ولی است که به ما رکیسم  
 میدهد و آن کواهی میدهد که دیالکتیک مارکس را بخوبی

درک نکرده اند. تمام افرادی که اینگونه اعتراضات را مطرح میکنند، در اثر تصادفی گنج شده اند که یک تضاد دریده حیات است، یعنی آنکه یک تضاد دیا لکتیکی است و به یک تضاد لفظی و من در آوردی، تفکیک مطلق و تغییر را بذیر تبلیغ ثئوریک آتیسیم - یعنی از بین بردن اعتقادات مذهبیهی اقشار مشخصی از پرولتاریا - از موفقیت، مسر و شرابسط مبارزه طبقاتی این اقشار، بمعنی طرز فکر عبرت دیا لکتیکی است، بمعنی تبدیل یک مرنسبی و مبعمر، یک مرنسب است، بمعنی از هم گسستن قهرآ میر حمر رسد، که در یک واقعیت زنده، بطور حدائی ناپذیری بهم مربوط میباشد. ممالسی میاوریم: فرض میکنیم که پرولتاریای یک منطقه مشخص و یک رشته صنعتی مشخص تحریر میشوند، یک قشر مرنسبی از سوسیال دمکراتهای نسبتاً "آگاه" که بدینها "انجمن" میباشند - و یک قشر از کارگران عقب افتاده که هنوز بیست روستا و روستائیان مربوط میباشند، بخدا اعتقاد دارند، بکلیسا میروند و حتی تحت تاثیر مستقیم روحانیون ده قرار دارند و فرضاً "یک اتحادیه کارگری مسیحی تاسیس میکنند. و با هم فرض میکنیم که مبارزه اقتصادی، در این منطقه بیک اعتصاب انجامیده است. در چنین حالی، مسر ما رکسیست موطف است که موفقیت جنبش اعتصابی را مهمتر از هر چیز بداند، با قاطعیت علیه انشعاب کارگران در این مبارزه فعالیت نماید و قاطعانه بر ضد این انشعاب مبارزه کند. در چنین شرایطی، تبلیغ آتیسیتی میتواند کاملاً زاید و حتی زیان بخش باشد، نه از نقطه نظر ملاحظات کوتاه بینانه در رابطه با ایجاد رعب در اقشار عقب افتاده، در رابطه با

با ختن انتخابات و غیره، بلکه از نقطه نظر پیشرفت واقعی مبارزه طبقاتی که در مناسبات جامعه مدرن سرمایه داری مدبار، بهتر از تبلیغات صرفاً "آتئیستی"، فرد معتقد به مسیحیت را بسوی سوسیال دمکراسی جلب خواهد کرد. یک مبلغ آتئیست، در این گونه مواقع و در چنین شرایطی فقط راه کشیش ها و روحانیونی را هموار میکند که بهترین آرزویشان اینست که کارگران بجای آنکه بر سر شرکت در اعتصاب با هم کار بیایند، بر سر مسئله اعتقاد بخدا از هم جدا شوند. یک فرد آنا رشیست که جنگ بر ضد خدا را بهر قیمت موعظه میکند، در واقع به کشیشها و بورژوازی کمک کرده است (همانطور که آنا رشیست ها در حقیقت همواره به بورژوازی کمک میکنند). یک مارکسیست باید ماتریالیست یعنی دشمن مذهب باشد لیکن یک ماتریالیست دیالکتیک، مبارزه علیه مذهب را انتزاعی و بر اساس یک تبلیغ آتئیست و صرفاً "تئوریک" که همواره یکسان باشد، انجام نمیدهد بلکه آنرا بطور مشخصی بر پایه مبارزه طبقاتی - همانگونه که در عالم واقعیت صورت میگیرد و توده ها را بیشتر و بهتر تعلیم میدهند - انجام میسرمانند. یک مارکسیست باید بتواند تمام یک موقعیت مشخص را در نظر بگیرد و همواره مرز آنا رشیسم و اپورتونیزم را بنماید، (این مرز نسبی، متحرک و تغییر پذیر است ولی وجود دارد). یک مارکسیست اجازه ندارد که در "انقلابیگری" انتزاعی جمله پردازانه و در حقیقت میان تهی آنا رشیستی سقوط کند و نه گرفتار تنگ نظری و اپورتونیزم خرده بورژواها و یا روشنفکران لیبرال - که جرات مبارزه با مذهب را ندارند بشود. آنها خرده بورژواهای اپورتونیزم و روشنفکران

لیبرال این وظیفه را فراموش کرده اند، با اعتقاد بخدا مدارا مینمایند، مصالح مبارزه طبقاتی برایشان مطرح نیست و صرفاً "بر اساس این حسابگری های مبتذل و مزورانه عمل میکنند که کسی را نرنجانند، هیچ کس را رنندهند، کسی را دچار وحشت نماند و از قانون مدبرانه "زندگی کن و بگذار زندگی کنند" وغیره وغیره، پیروی میکنند.

تمام مسایلی که مربوط به مناسبات سوسیال دموکراسی و مذهب میباشند، باید از این موضع حل شوند. از جمله اکثراً "این سؤال مطرح میشود که آیا یک فرد روحانی میتواند عضو حزب سوسیال دمکرات بشود و باین سؤال معمولاً "بدون تا مل پاسخ مثبت داده میشود، لیکن این تجربیات فقط در نتیجه کار بردن دکترین مارکسیسم در جنبش کارگری، حاصل نشده اند بلکه بعلمت مناسبات تاریخی ویژه غرب نیز میباشد که در روسیه وجود ندارد (مادر مورد این مناسبات بعداً "صحبت خواهیم کرد). باین ترتیب جواب مثبت بدون قید و شرط، در اینجا غلط خواهد بود، نمیتوان برای همیشه و در تمام موارد اعلام کرد که روحانیون نمیتوانند عضو حزب سوسیال دمکرات بشوند ولی بهمین ترتیب نیز نمیتوان برای همیشه عکس قضیه را عنوان نمود. چنانچه یک فرد روحانی بمنظور کار سیاسی مشترک بسراغ ما بیاید و بدون آنکه با برنامه حزب مخالفت نماید، صادقانه بفعالیت بپردازد، در این صورت میتوانیم او را در صفوف سوسیال دمکراتها بپذیریم زیرا در اینگونه موارد تضاد میان روحانیت و اصول برنامه ما از یکسو و اعتقاد مذهبی این فرد روحانی از سوی دیگر نمیتوانند فقط در رابطه با تضاد شخصی ای که صرفاً مربوط



محکوم کرد؟ نه، بدون شک در اینجا با انحراف از مارکسیسم (ونتیجتا " نیز سوسیالیزم ) سروکار داریم، اما اهمیت این انحراف و با اصطلاح وزن مخصوص آن، میتواند در موقعیت های مختلف متفاوت باشد. یک وقت است که یک آژیتاتور یا فردی که میخواهد برای توده های کارگری صحبت کند، طوری حرف میزند که قابل فهم باشد یا بتواند مطالبش را شروع کند، تا بتواند نظریات خود را با مرسوم ترین اصطلاحات قابل درک برای توده های ناآگاه بیان نماید ولی وقتی یک نویسنده شروع میکند که "خداشناسی" و یا سوسیالیزم خداشناسانه را موعظه کند (مثلاً "بمفهوم لونا چارسکی خودمان و شرکاء" )، این یک موضوع دیگر است. در حالیکه محکوم کردن قضیه در مورد اول میتواند فقط یک غرولند و حتی یک تحدید بی جای آزادی آزیمانور و محدود ساختن آزادی در اقدامات "آموزشی" باشد ولی در مورد دوم محکوم کردن موضوع بوسیله حزب ضروری بوده و بایست بدون چون و چرا صورت گیرد. تر "سوسیالیزم یک مذهب است" برای آن یکی شکلی از گذار از مذهب به سوسیالیزم و برای این یکی گذار از سوسیالیزم به مذهب است.

اینک میپردازیم به بررسی شرایطی که موجب شده اند که از "اعلام مذهب بعنوان امر خصوصی" تفسیر فرصت طلبانه ای بشود. طبعاً "در آنجا با تاثیر علل مختلفی سروکار داریم که از طریق فدا کردن مصالح بنیادی جنبش کارگری بخاطر امتیازات لحظه ای اصولاً باعث بوجود آمدن اپورتونیسم شدند. حزب پرولتاریا از دولت میخواهد که مذهب را امری خصوصی اعلام نماید در حالیکه مبارزه علیه بریاک حل شود

مبارزه بر ضد خرافات مذهبی و غیره را بهیچ وجه بعنوان "امر خصوصی" تلقی نمیکنند. اپورتونیست ها، مسئله را اینطور جلوه میدهند که گویا حزب سوسیال دمکرات، مذهب را یک امر خصوصی میدانند.

البته علاوه بر تحریفات معمولی اپورتونیستی (که در بحث فراکسیون پارلمانی مادر رابطه با نطق راجع به مسئله مذهب، کاملاً ناروشن باقی ماند) شرایط تاریخی ویژه دیگری هم وجود دارد که بی تفاوتی فوق العاده فعلی سوسیال دمکراتهای اروپا در برابر مذهب - اگر اجازه بیان مطالب را باین صورت بخود بدهیم - مسبب آن میباشد. این شرایط دو سوچ اند. اولاً: وظیفه مبارزه با مذهب از نظر تاریخی وظیفه بورژوازی انقلابی است. و در غرب دموکراسی بورژوازی در دوران انقلاب خود و یا در دوران یورش بسط و توسعه و در قرون وسطا، این وظیفه را بنحوا حسن انجام داده است (و یا اینکه بهر حال برای انجام آن کوشیده است). هم در فرانسه و هم در آلمان سنت مبارزه بورژوازی علیه مذهب وجود دارد که مدتها قبل از وجود آمدن جنبش سوسیالیستی صورت گرفته است. (انسیکلوپدیمت هسبا، فویرباخ). در روسیه با اقتضای شرایط انقلاب بسوسورژوا دموکراتیک ما، این وظیفه نیز تقریباً "بطور کامل بسط طبقه کارگر محول شده است. و دموکراسی خرده بورژوازی (خلقین) همانطور که باندسیاه جدید کادتها یا باندهای سیاه کادتی "وشی" \* معتقدند، از این لحاظ کارهای

---

\* "وشی": نشریه سیاسی کادتها که در ۱۹۰۹ در مسکو منتشر

خیلی زیادی در جامعه ما انجام داده است .  
 لکن از طرف دیگر در اروپا سنت مبارزه بورژوازی بر  
 ضد مذهب ، بعثت تحریف بورژوازی حاصی که بوسیله  
 آنارشیسم از این مبارزه شده است ، علیرغم همه "شدت"  
 حملاتش بر ضد بورژوازی ، مع الوصف بر پایه پیش بورژوازی  
 قرار دارد . آنارشیست ها و بلانکیست ها در کشورهای لاتیسی  
 زبان (فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا ) ، همچنین سوئد (که  
 ضمناً "یکی از شاگردان دوریگ بود ) و شرکا ، در آلمان و  
 آنارشیست های سالهای هشتاد در آتریش ، عبارت پرداریها  
 انقلابی علیه مذهب را با آخرین حد رساندند . جای تعجبی  
 وجود ندارد که سوسیال دمکرات های اروپائی در مقابل  
 افراطی گری آنارشیست ها ، با افراطی گری در جهت عکس  
 واکنش نشان میدهند . این امر قابل فهم و نا حدودی طبیعی  
 است ، لیکن ما سوسیال دمکرات های روسیه نباید شرایط  
 تاریخی ویژه غرب را فراموش کنیم .

ثانیا " در غرب بعد از انقلابات بورژوازی ملی ،  
بعد از بوجود آمدن آزادی کما بیش کامل مذهب ، مسئله  
 مبارزه دموکراتیک علیه مذهب ، در اثر مبارزه  
 دموکراسی بورژوازی علیه سوسیالیسم از نظر تاریخی  
 بقدری کنار گذاشته شده بود که دولت های بورژوازی  
 آگاهانه میکوشیدند بوسیله اصطلاح یک "یورش"

---

میشد و انقلاب ۱۹۰۵ را محکوم میکرد و روشنفکران  
 روسیه را به همکاری با حکومت مطلقه سراری  
 دعوت مینمود .

لیبرالی علیه کلریکالیسم\*، توجه توده‌ها را از سوسیا - لیبرم منحرف سازد. هم مبارزه فرهنگی در آلمان و هم مبارزه جمهوری خواهان بورژوا در فرانسه علیه کلریکالیسم دارای یک چنین خصلتی بودند. جنبش ضد کلریکالیسم بورژوازی بعنوان وسیله‌ای برای انحراف توده‌های کارگری از سوسیا لیبرم، در غرب قبل از گسترش "بی تفاوتی" امروزی نسبت به مبارزه علیه مذهب - بصورتی که امروز در میان سوسیال دموکرات‌ها دیده میشود - صورت گرفت و این نیربویه خود قابل فهم و طبیعی است زیرا اتفاقاً سوسیال دموکرات‌ها باید در برابر آنتی کلریکالیسم بورژوازی و بسمارکی این مطلب را مطرح میساختند که در جریان مبارزه بحاطر سوسیا لیبرم مبارزه با مذهب باید تابع مبارزه بحاطر سوسیا لیبرم باشد.

در روسیه شرایط طور که ملا "دیگری هستند. پرولتاریا رهبران انقلاب بورژوا - دموکراتیک ماست و حزب آن باید رهبر آینده اولوزیک مبارزه علیه کلیه موضوعات قرون وسطایی و آراجمله مخالف مذهب دیرینه دولتی و هر نوع کوششی برای تجدید حیات یا هرگونه نوسازی آن، باشد. انگلیس ابورژوازی لیبرم سوسیال دموکرات‌های آلمانرا - که میخواستند حزب کارگری جای مطالبه اعلام مذهب بعنوان یک امر خصوصی از جانب دولت - اعلام نماید که این موضوع از نظر خود سوسیال دموکرات‌ها یک امر خصوصی میباشد، بطرز نسبتاً

---

\* کلریکالیسم: مشی سیاسی ای که در آن حیات سیاسی و فرهنگی، تحت نفوذ شدید کلیسا قرار دارد.

ملایمی تصحیح کرده است، لکن قابل فهم است که انگلیس پیاده کردن این انحرافات آلمانی ها بوسیله اپونتویزم در روسیه را، صدها بار شدیدتر محکوم می نمود.

وقتی فراکسیون ما از تریبون دو ما اعلام کرد که مذهب تریاک خلق است، کار بسیار صحیحی انجام داد و باین وسیله سرمشقی برای تمام سوسیال دمکراتهای روسیه بوجود آورد که بایده اساس تمام اظهارات ایشان در مورد مذهب باشد. آیا بایده از اینهم پا فراتر می گذاشتند و نتیجه گیریهای آتیستی با زهم مشروح تری می کردند؟ ما معتقدیم، نه. این امر میتواندست خطر آنرا در برداشته باشد که روی مبارزه حزب سیاسی پرولتاریا علیه مذهب بیش از حد تا کید بشود، میتواندست منجر به مخدوش شدن مرز میان مبارزه بورژوازی و سوسیالیستی علیه مذهب گردد. فراکسیون سوسیال دمکراسی اولین وظیفه ایراکه در دوما ی باندسیاه بعهده داشت، شرافتمندانه انجام داده است.

دومین و در واقع مهمترین وظیفه ای که برای سوسیال دمکراتها مطرح بود، توضیح این نکته بود که کلیسا و روحانیت از طریق پشتیبانی از دولت باندسیاه و بورژوازی در مبارزه آنها علیه طبقه کارگر چه فونکسیون طبقاتی ای داشته است و سوسیال دمکراتها این وظیفه را نیز ب همان اندازه شرافتمندانه انجام دادند. طبیعی است که در این باره هنوز حرفهای بسیار زیادی وجود دارد و سوسیال دمکراتها میدانند که در آینده بایده چه نطقهایی در تکمیل سخنرانی رفیق سورکف ایراد نمایند. البته با وجود این، سخنرانی او عالی بود و اشاعه آن بوسیله تمام تشکیلات حزبی، وظیفه مستقیم

حرب ماست .

ثالثاً " شایسته بود ، مفهوم صحیح اپورتونیزم آلمان در بحریف مکررتر " اعلام مذهب بعنوان یک امر خصوصی " بطور کامل " میسوطی تشریح میکردند . متأسفانه رفیق سورکف این کار را انجام نداد . این بیشتر از آن جهت قابل ملاحظه است که فراکسیون در فعالیتهای گذشته اش در رابطه با این مسئله ، اشتباهانی را که در آن زمان رفیق بلوسف مرتکب شده و " پرولتاری " آنها را یادآوری نموده بود ، تکرار کرده است . مباحثه در فراکسیون نشان میدهد که مسئله مربوط به تشریح صحیح مطالبه اعلام مذهب بعنوان یک امر خصوصی ، در اینجا بیش از ، تحت الشعاع مباحثه بر سر آتیسم قرار گرفته است . ما این اشتباه را تقصیر تمام فراکسیون میدانیم و رفیق سورکف به تنهایی ، از این گذشته اذعان میکنیم که در این باب تعصیر متوجه تمام حزب میباشد که مسئله را با ندادن راه کافی مورد بررسی قرار نداده و سوسیال دمکراتها را از اهمیت ندادن انگلس راجع به اپورتونیزم آلمان با ندادن راه کافی آگاه ساخته است . بطوریکه بحیث درون پارلمانی نشان میدهد موضوع از این قرار است که در اینجا مسئله بروشی درک شده است ولی این امر به هیچ وجه لحاظ آن نبوده است که خواسته اندعالیم مارکس را مراعات نکنند و ما رجاء واثق داریم که اشتباه مزبور در سخنرانی های بعدی فراکسیون تصحیح خواهد شد .

بر رویهم با زهم تکرار میکنیم که نطق رفیق سورکف عالی بود و با یدبوسیله تمام تشکیلات حزب اشاعه یابد . فراکسیون با بحث درباره این سخنرانی نشان داد که وظایف سوسیال

دمکراتیک خود را با مسئولیت وجدانی کامل انجام داده است. امید است که در نشریات حزبی نظریات بیننری دربارۀ مباحثات درون فراکسیونی منتشر شوند تا موجب نردیکسی بیشتر فراکسیون بحزب گردد و حزب با مشکلات کار فراکسیون آشنا شده و وحدت آید و اولوژیک در فعالیت های حزب و فراکسیون برقرار گردد.

"پرولتاری" شماره ۴۵، ۱۳۰۴۵م ۱۹۵۹

لنین

### مسئله‌های طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا

مسئله‌هایی که در دوما دولت را جمع به بودجه سین بود و همچنین در مورد انحصار محدد افرادی که از رسته روحانیت کار گذاشته شده بودند و بالاخره مسئله‌هایی که درباره مجامع فدیسی مذهبی صورت گرفتند، اسنادی نهایت آموزندگی در مورد خصلت‌های احزاب سیاسی روسیه و روابطشان با مذهب و کلیسا، ارائه دادند. ما می‌خواهیم این مسئله را با مطالب را بطور کلی تجزیه و تحلیل نموده و در این رابطه پس از هر چیز به مسائل مربوط به بودجه سین و دیگر مسائل (تکرار مسائل مربوط به احزاب درباره سایر مطالب فسوق - الذکر را هنوز در یاد نگرفته ایم.)

نخستین نتیجه‌گیری‌هایی که علی‌الخصوص از بررسی مسئله احزاب دوما عاید می‌شود اینست که کلریکالیسم مورد بحث تنها در روسیه وجود دارد بلکه علناً پیوسته به برومدمدتر شده و منسحل می‌گردد. در ۱۶ آوریل کشیش میروفان اعلام داشت: «اتفاقاً» اولین گام‌های مسلمان فعالیت‌های دوما در این جهت است که چون مادر اثر انتخاب عالی مردم باین مقام ممتاز رسیده‌ایم، لذا باید اینجاء، در دوما، از هرگونه دست‌بندی حزبی احتراز کرده و یک گروه مشکل از روحانیون را تشکیل میدادیم که همه جوانب را از نقطه نظر اخلاقی مورد بررسی قرار دهد.

.... اما دلیل اینکه ما به آن کیفیت ایده‌آل نایل

نیا مدیم چیست ؟ ... تقصیر آن بگردن کس است که با تهاق  
 شما " (یعنی کادتها و دست چپی ها) ، " این کرسیها را  
 اشغال کرده اند یعنی آن نمایندگان روحانی ای که جسز  
 مخالفین دولت میباشند . آنها قبل از همه اظهار نظر کردند  
 و اعلام داشتند اعلام داشتند که معنی این کار جبری حـر  
 بوجود آوردن یک حرب کلریکالیستی میباشد . یعنی چیزی  
 که بی اندازه نامطلوب است . بدیهی است در مورد روحانیان  
 اورتدوکس روسی نمیتوانند سخی از کلریکالیسم در میان  
 باشد . ما هرگز چنین گرایشهایی نداشته ایم و آرزوی ما  
 مبنی بر اینکه با تفاق شما یک گروه خاص را بوجود بیاوریم  
 فقط بر اساس اهداف صرفاً " اخلاقی و معنوی بوده است و اینک  
 آقایان محترم در نتیجه این تشتت که نمایندگان دست چپی  
 در کانون برادرانه خانوادها بر اها انداخته اند ، جدا گشی  
 و پراکندگی بوجود آمده است . و حالا شما (یعنی کادتها)  
 " ما را متهم به کلریکالیسم میکنید ."

کشیش میترومان با سخنرانی ناشیانه اش را ررافاش  
 کرده است یعنی همانطور که ملاحظه میکنید ، تقصیر دست چپی -  
 هاست که نگذاشتند بخشی از کشیش های دوما ، یک گروه خاص  
 " اخلاقی " را تشکیل بدهند (طبیعی است که برای فریب  
 مردم ، بکار بردن کلمه " اخلاقی " سهل تر از " کلریکالیسم "  
 است .)

تقریباً " یکماه بعد - در ۱۳ مه - کشیش یولوجی " تصمیم  
 نمایندگان روحانی در دوما " را باین شرح فرانت کسرد :  
 " اکثریت عظیم روحانیون اورتدوکس دوما ، بطرش ایست  
 که ... " بخاطر " مقام والا و مسلط کلیسای اورتدوکس "

"به آزادی و عطف برای معتقدین قدیمی، نه تاسیس خود-سرانه انجمن های معتقدین قدیمی و نه استفاده از عنوان کشش در مورد روحانیون معتقدین قدیمی مجاز نمیباشد. می بینیم که "نقطه نظر صرفاً" اخلاقی "کشیش های روسی، بعنوان یک کلریکالیسم خالص بر ملا شده است." اکثریت بزرگ "نمایندگان روحانی دردوما - که کشیش یولوجی بیام آنها صحبت کرده است، احتمالاً" از ۲۹ نماینده دست راستی و میان روی روحانی دردوما و احتمالاً ۸ نماینده روحانی اکتبريست\* تشکیل مییابد. و مخالفین احتمالاً" عبارتند از ۴ نماینده روحانی از گروه ترقیخواهان و نوآوران صلح حویکی از نمایندگان گروه لهستان - لیتوانی .

حالا این "نقطه نظر کاملاً" اخلاقی و کاملاً "معنوی اکثریت عظیم نمایندگان روحانی دوما" چیست؟ (روحانیون را که در ۳ ژوئیه عضو دوما بودند با یستی با اینها اضافه کرد.) در اسباب ذکر فسمتهائی از سخنرانی های او (کشیش یولوجی) میبرداریم: "من فقط میگویم که انگیزه این رفورم "یعنی رفورم کلیسایی" "باید در درون، از خود کلیسا، منشاء بگیرد و نه از خارج، نه از جانب حکومت و مطمئناً" نه از کمیسیون بودجه، از آنجا که کلیسای یک - رمان الهی وابدی است، لذا فواید آن غیر قابل تعمیر میباشند، حال آنکه هیئات حکومتی ایده آل - همانطور که همه میدانند - دائماً دستخوش

---

\* اکتبريست ها "با عضای تشکیلات سیاسی ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ - خطاب میشد که متعلق به کارخانه داران و مالیکن سرمایه دار روسیه بودند.

تغییراتی میباشند. " (از سخنرانی کشیش یولوجی در ۱۴-  
 آوریل). از موارد تاریخی مشابه "ناراحت کننده" و ملی  
 کردن اموال کلیسا در زمان کاترین دوم رایا د آوری نموده  
 و میگوید: "چه کسی میتواند تضمین نماید که کمیون بودجه  
 که امسال اعلام داشته است که آنها را " (اموال کلیسا را)  
 تحت کنترل در آورده است، سال آینده اعلام خواهد کرد  
 که آنها را در اختیار خزانه داری دولت قرار خواهد داد، تا  
 باین وسیله آنها را بطور قطعی از دست مقامات کلیسایی  
 خارج نموده و به دست مقامات خصوصی یا دولتی بپارند؟  
 .... مقررات کلیسا میگوید وقتی مسیحیان رواسها یشان  
 را در اختیار کشیش ها قرار میدهند، پس این امر برانسب  
 بیشتر مشمول اموال کلیسا نیز میباشد. .... امروز ایسبی  
 مسئله در مقابل شما " (نمایندگان دوما) " قرار دارد. ملت  
 در معنوی شما، یعنی کلیسای اورتدوکس، امروز در برابر شما  
 قرار دارد، شمائی که نه فقط نمایندگان ملت بلکه فرزندان  
 معنوی کلیسای اورتدوکس نیز میباشید. " (از همان نطق)  
 چیزی که ما را در اینجا با آن سروکار داریم، کلریکالیسم  
 محض است. یعنی آنکه کلیسا ما فوق دولت است، همانطور  
 که دنیای باقی و آسمانی بالاتر از دنیای فاسی و خاکستری  
 قرار دارد. کلیسا، گناه دولت را در مورد ملی کردن اموال  
 کلیسا نمی بخشد، کلیسا خواهان موقعیت غالب و حاکم خود  
 میباشد و از نظر کلیسا نمایندگان دوما فقط نمایندگان ملت  
 نیستند و بعبارت صحیح تر بیشتر "فرزندان معنوی" کلیسا  
 هستند تا نمایندگان ملت.

بقول سورکف سوسیال دمکرات، اینها ما موریسی

نیستند که به لباس کشیش درآمده اند بلکه از ربان بیگاری کشی هستند که به جا مه کشیش ملبس شده اند. دفاع از امتیازات فئودالی کلیسا، طرفداری آشکار از شرابط قرون وسطائی، اینست ماهیت سیاسی که اکثریت روحانیونی عضودومای سوم، اجرا میکنند. کشیش بولوجی بهیچ وجه یک استثنا نیست. کپرکی نیز "ملی کردن" را یک جریحه دار ساختن، غیرمجاز کلیسا خوانده است. کشیش ما شکویچ به گزارش اکنبریستی، لدر (مخبر کمیسیون بودجه) اعتراض نموده و میگوید میگوشتند که: "ستونهای تاریخی و مستحکمی را کسه حیات کلیسایی باید بر آن استوار باشد، ویران سازند" و "حیات و فعالیت کلیسای اورتدوکس روسیه را از راه مستحکم خودبیک چنین راهی منحرف سازند که شاهزادگان واقعی کلیسایی یعنی کشیشها - مجبور باشند که تقریباً "تمام حقوقی را که بانیان شریعت مذهبی بآنها محول کرده اند به شاهزادگان دنیوی واگذار نمایند"..... این چیزی جز تجا و زبه مالیکت دیگران و تجا و زبه حقوق و تملکات کلیسایست" و "مخبر کمیسیون، ما را به نابودی نظام مستحکم حیات کلیسایی میکشاند، زیرا کلیسای اورتدوکس و تمام فونکسیونهای اقتصادی آنرا تحت سیادت دومای امپراتوری قرار میدهد، دومای امپراتوری، یعنی تشکیلاتی که از عناصر گوناگونی تشکیل یافته است و در آن هم افرادی که متعلق به مذاهبی هستند که در چارچوب حکومتی ما تجمل میشوند و هم افرادی که چارچوب ما آنها را تحمل نمیکند - عضویت دارند" (از نطق ۱۴ آوریل).

حلقیون ولیبرالهای روسیه مدتهای مدید، دلشانرا

با این تئوری "خوش کرده بودند و بهتر بگوئیم خود را با آن هریب میدادند که در روسیه برای کلریکالیسم قابل بحث و مبارزه "شاهزادگان کلیسایی" علیه قدرت دنیوی و این قبیل چیزها زمینه‌ای وجود ندارد. انقلاب ما این توهم را نیز همراه با توهمات دیگر، از میان برد. تا زمانیکه حکومت مطلقه بدون چون و چرا و عاری از هرگونه خدش‌های بافی بود، کلریکالیسم بشکل مستتر خود وجود داشت. قدر و قدرتی پلیس و بوروکراسی موجب شد که مبارزه طبقاتی بطور اعم و مبارزه "اربابان بیگاری کش ملیس به جا مه کشیشان" علیه "عوام الناس رذل" بطور خاص در مقابل دیدگان جامعه و مردم پسر ملا گردد. لکن اولین ضربه‌هایی که پرولتاریای انقلابی و دهقانان انقلابی بر حکومت مطلقه سرواژی وارد آوردند نا دیدنی‌ها را آشکار ساخت. بجز آنکه پرولتاریا و عناصر مترقی و دموکراسی بورژوازی شروع بآن کردند که آزادی سیاسی و آزادی سازماندهی توده‌ها - که در اوایل ۱۹۰۵ بدست آورده بودند - استفاده نمایند، طبقات ارتجاعی نیز در صد برآمدند که تشکیلات مستقل و علنی خود را بوجود آوردند. آنها، تحت حکومت مطلقه لجام گسیخته، خود را متشکّل نساختند و بطور کامل "چشم‌گیری ظاهر نشدند، نه بخاطر آنکه ضعیف بودند بلکه بخاطر آنکه قوی بودند، نه از آن جهت که قادر به تشکّل و مبارزه سیاسی نبودند بلکه از آن جهت که در آن ایام هنوز هیچگونه ضرورت مبرمی برای یک تشکیلات طبقاتی مستقل نمی‌دیدند. آنها به امکان یک جنبش توده‌ای علیه حکومت مطلقه و اربابان فئودال در روسیه، اعتقاد نداشتند. آنها فقط باین اتکاء می‌ورزیدند که

شلاق برای آرام‌نگاه داشتن عوام الناس کافیست. لکن بلافاصله بعد از اولین زخم‌هایی که بر پیکر حکومت مطلقه وارد آمد، عناصر اجتماعی ای که از حکومت مطلقه پشتیبانی میکردند و بآن احتیاج داشتند، مجبور شدند در صحنه ظاهر شوند و بی‌بیرند که نمیتوان علیه توده‌هایی - که توانسته بودند ما برای ۹ ژانویه را بوحود آورند، جنبش اعتصابی ۱۹۰۵ را سازماندهی کنند و به انقلاب اکتبر - دس امبردست بیازند - صرفاً "با توسل به شلاق‌های قدیم، مبارزه کرد، اینک میایستی راه را برای ایجاد تشکیلات سیاسی مستقل هموار میساختند، اکنون میبایستی شورای متحده باند سیاه اشرف را تشکیل میدادند و ملی پرواترین عوام فریبی‌ها را اشاعه میدادند، اکنون میبایستی روحانیت ارتجاعی از "ساهدگان کلیسا - کشیش‌ها" بعنوان یک قدرت مستقل منسکلی میکردید.

اتفاقاً "وجه مشخصه دوما ی سوم و دوران صدانقلاب مربوطه روسیه اینست که نشان داده است که با این تشکیلات، بروهای ارتجاعی از حیث ظاهر نیز عیان شده اند و شروع بیان کرده اند که در مقیاس سراسری ملی، توسعه یا بندوبست "پارلمان" بورژوازی بی نهایت ارتجاعی الزام آورنده است. کلریکالیسمی که وجود آن قابل انکار نبود، اکنون در صحنه ظاهر شده است و سوسیال دمکراسی روسیه از این پس باید مکرراً "شاهد و شریک در کشمکش‌های میان بورژوازی - کلریکالیستی و صد کلریکالیسمی باشد. چنانچه وظیفه کلی ما نسبت از این باشد که به پرولتاریا کمک کنیم تا خود را بصورت یک طبقه خاص متشکل سازد و قادر باشد از دموکراسی

بورژوازی فاصله بگیرد، در این صورت بخشی از این وظیفه، استفاده کردن از تمام وسایل تبلیغ و تهییج و از جمله تریبون دوماست تا بتوان تفاوت میان آنتی کلریکالیسم سوسیالیستی و بورژوازی را برای توده‌ها روشن نمود.

اکتبريست‌ها و کادتها، با مخالفتی که در دوماي سوم با دست راستی‌های افراطی، کلریکالیست‌ها و دولت کردند، این وظیفه‌ها را بی اندازه تسهیل نمودند زیرا آنها بنحوی با رزی مناسبات بورژوازی با کلیسا و مذهب را نشان دادند، نشریات علنی کادتها و گروه‌ها با صلاح ترقیخواهان اکبر می‌کوشند که توجه مردم را بویژه به مسئله معتقدین قدیمی معطوف سازند و نشان بدهند که اکتبريست‌ها و کادتها بر ضد دولت جنبه گرفته‌اند و ولودر مقیاسی ناچیز "راه رومانی را پیموده‌اند" که در ۱۷ اکتبر وعده داده شده بود. از نظر ما، جنبه اصلی مسئله یعنی موضعی که بورژوازی بطور کلی - و از جمله کادتها که خیلی سنگ دموکرات بودن خود را بسییه میزنند - نسبت به کلیسا و مذهب اتخاذ میکنند، بیش از این چیزها مهم است. مانبا یستی اجازه بدهیم که مسئله اساسی مربوط به منافع و سیاست بورژوازی بعنوان طبقه، بوسیله این مسئله نسبتاً کم اهمیت ترا از انظار مخفی همانند که کشمکش میان معتقدین قدیمی با کلیسای حاکم و روش اکتبريست‌ها که با معتقدین قدیمی مربوط بوده و حتی از نظر مالی تسلط حدودی وابسته با آنها میباشند - چگونه است، (از قرار معلوم، مخارج "گولوس مسکویه" \* بوسیله معتقدین قدیمی

---

\* "گولوس مسکویه" (صدای مسکو) روزنامه روزانه، ارگان

نامین میشود.)

مبپردازیم به نطق شاهزاده او و آرف که گرچه خط مشی اکتبریتی دارد ولی از فراکسیون اکتبریت ها جدا شده است. او بعد از سخنرانی ای که سورکف نمایندده سوسیال دمکراسها در دوما، ایراد کرد، بطور کلی از آن صرف نظر نمود که مسئله را در زمینه اصولی ای که نماینده طبقه کارگر مطرح ساخته بود، بررسی نماید و سخنرانیش محدود به حملاتی علیه سیوندودا در استان کل بود که از دادن اطلاعاتی در مورد برخی از عواید کلیسا و پولهای تشکیلات مذهبی امتناع ورزیده بودند. کامنسکی، نماینده رسمی اکتبریت ها نیز (در ۱۶ آوریل) مسئله را عیناً "بهمین منوال مطرح کرد و خواستار شد که "بخاطر استحکام بخشیدن به آئین اورتدوکس"، خود مختاری کلیسا مجدداً "برقرار گردد. کاپوستین، یکی از نمایندگان با اصطلاح "اکتبریت چپ"، این نظریه را پیشتر داده و میگوید "چنانچه به زندگی مردم، بسسه زندگی روستا نشینان، مراجعه کنیم، آنوقت پدیده تاثیر آوری را مشاهده میکنیم یعنی اینکه میبینیم که حیات مذهبی متزلزل شده است، بزرگترین و تنها تکیه گاه شئون اخلاقی مردم متزلزل شده است، مفهوم گناه و بدای وحدان را با چه چیز باید جبران کرد؟ امکان ندارد که بتوان بجای آنها، مفهوم مبسارزه طبعانی و حقوق ایس یا آن طبقه را قرار داد. این یک مفهوم نادرست که در جامعه ما رسوخ کرده است، خوب حالا ز این

---

اکتبریت ها، حزب ضد انقلابی بورژوازی صنعتی و مالکین بررگه که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۵ در مسکو منتشر میشد.

موضع یعنی از این نقطه نظر که مذهب باید بمثا به بنیاد اخلاقی باقی بماند و برای تمام مردم قابل دسترسی باشد، لازمست که مبلغین این مذهب از اوتوریتته‌برازنده‌ای بر خوردار باشند . . . . .".

نماینده بورژوازی ضدانقلابی میخواهد مذهب را تقویت کند، میخواهد نفوذ مذهب در توده‌ها را بسط بدهد، زیرا دقیقاً "احساس میکند که" ما مورینی که جا مه‌کشیشان را برتن کرده‌اند، "بدردمی‌خورند، آری کهنه شده‌اند. بورژوازی ضدانقلابی حتی متوجه شده است که آنها با تنزل - دادن اوتوریتته کلیسا به طبقات حاکمه ضرر میرسانند. اکثریتها، علیه تندروی کلریکالیستی مبارزه میکنند و قیومت پلیسی بمنظور تشدید نفوذ مذهب در توده‌هاست، بمنظور اینست که بجای برخی وسایل "کامل" خشن، کاملاً کهنه شده، "کامل" از کار افتاده و غیر قابل نیل بهدنی که برای تحمیل مردم بکار مهرقت، از وسایل ظریف تر و تکمیل شده‌تری استفاده شود. مذهب پلیسی، دیگر برای تعمیق توده‌ها کفایت نمیکند و مذهب متعدد تر، تازه تر و زیرکانه تر تنظیم شده‌ای لازمست تا بتوانند یک دستگاه خود مختسار مذهبی با نفوذ را بنا ارائه بدهد. اینست آنچه سرمایه از حکومت مطلقه طلب میکند.

کارلوف، نماینده کادتها در دوما نیز عیناً "همپسین موضع را دارد. این "لیبرال" مرتد (که از یک "نا رودنا یا وولیا" بصورت بک کادت دست راستی درآمده است) در مخالفت با "ملی کردن کلیسا که مترادف با محروم کردن توده‌های مردم و کاهشها از تشکیل دادن حیات کلیسایی است" سروصا

براهانداختهاست. بعقیده او "نفرت آور" است (عیناها همین کلمه) که توده ها، درلامذهبی سقوط نمایند". کاملاً نظیرمنشیکوف داد و فریادبراهانداختهاست که: "ازارزش-خاص کلیسا، کاسته میشود، آنهم نه فقط بضررکلیسا بلکه بزیان حکومت". او، ریاکاری تنفرآوربولوچی کهنه-پرست را که ادعا میکند - که "وظیفه کلیسا برای افسوس تغییرناپذیربوده و با این جهت کلیسا نباید با سیاست مربوط باشد" - "کلماتی زرین" می شمارد. او با اتحادمسیحیان کلیسا و بانندسیاه، مخالفت میورزد تا با این وسیله کلیسا "به امر مقدس و بزرگش، بمفهوم مسیحائی، بمفهوم عشق و آزادی، با قدرت و افتخاری بیش از گذشته خدمت نماید". رفیق بلوسف کار بسیارخوبی کرد که از پشت تریبون دوما، کارلوف، این "سخنورنغمه سرا" را بجا داد استهزاگرفت. اما یک چنین تمسخری بهیچ وجه کافی نیست. با پستی توضیح داده میشود. و این کار باید در اولین فرصت از تریبون دوما صورت گیرد. که موضع کادتها، کاملاً "مشابهه موضع اکتبريست ها بوده و بیان کننده چیزی نیست جز آنکه سرمایه "متمدن" میکوشد که تحمیق مردم از طریق ماده مخدرمسئذهب را با استفاده از وسایل متقلبانه کلیسائی، سازمان دهد و روشی ظریفتر از آنچه کشیش های معمولی روسی براساس شیوه های قدیمی اعمال مینمایند، درپیش گیرد.

مالک بی تمدن و درشی موردای پیر با زبسنسان

---

• نام پاسبانی است که قهرمان یکی از داستانهای گوگول، نویسنده روسی، میباشد.

بوریشکویچ میگفتند: برای آنکه مردم در بردگی معنوسوی نگاه داشته شوند، کلیسا باید نزدیکترین پیوند را با باندهای سیاه داشته باشد. وبورژوازی ضدانقلابی با زبان کارلسوف پاسخ میدهد: آقایان محترم، شما باین وسیله فقط مردم را بطور قطعی از مذهب بیزار میکنید. بگذارید رندانان ما هر آنه‌تر و زیرکانه‌تر عمل کنیم، بیاییم این باندهای سیاه کاملاً بی شعور و نابالغ را کنار بگذاریم، بگذاریم مبارزه علیه "ملی کردن کلیسا" را اعلام داریم و این فقط باین وسیله است که میتوانیم لاقلاً بخشی از کارگران و مخصوصاً "خرده‌بورژواها و دهقانان را فریب بدهیم و خواهیم توانست به کلیسای جدید کمک کنیم تا بتواند "امر بزرگ و مقدسش" یعنی حفظ بردگی معنوی توده‌های مردم را تحقق بخشد

مطبوعات لیبرال ما - و از جمله روزنامه "رچ" در این اواخر، استرووه و شرکاء را بعنوان مؤلفین مجموعه "وشی" مورد حملات شدیدی قرار داده‌اند. در این میان کارلسوف، سخنگوی رسمی حزب کادتها در دوما یا امپراتوری، تمسنام ریاکارانه‌های رذیلانه‌ای را که در رابطه با اتهامات وارده بیه استرووه و شرکاء و فاصله گرفتن از آنها صورت گرفتند، بهترین نحو افشا کرده است. آنچه را کارلسوف و میلیوکوف در درمغیله‌شان میپرووراندند، استرووه بزبان میاورد. لیبرالها فقط باین جهت استرووه را مورد شماتت قرار میدهند که او از روی بی ملاحظه‌گی، حقیقت را الوداده و کارت‌ها را خیلی زود رو کرده است. لیبرالها فی‌کاه از "وشی" فاصله میگیرند و کما فی السابق از حزب کادتها پشتیبانی میکنند

بی وجدانانه‌ترین نحو مردم را فریب می‌دهند زیرا اگر چه آنها حرفهای صادقانه‌ای را که از روی بی ملاحظه‌گی ابراز شده‌اند، مورد شمت قرار می‌دهند ولی در واقع با امالی که با این حرفها در انطباق می‌باشند، ادامه می‌دهند.

درباره روشی که تردوویکیست ها در مباحثات دوما، در رابطه با مسائل مطروحه اتخاذ کردند، در اینجا چیز زیادی برای گفتن نداریم. مثل همیشه جدال میان تردوویکیستهای روشنفکر، بنفع دومی و آمادگی بیشتر او برای تبعیت از کادتها تمام شد. درست است که روشکفدهاتی در نطقش ناآگاهی سیاسی کامل خود را نشان می‌دهد یعنی اینکه او نیز این برخورد سطحی کادتها را تکرار می‌کند که: "اتحادیه مردم روسیه موجب تثبیت مذهب نبوده بلکه باعث از هم پاشیدگی آن شده و هیچ برنامه‌ای را ارائه نداده است." البته وقتی او ناآشنا به شروع آن کرد که عربان و بی پیرایه حقیقت مربوط به مطالبات پولی روحانیون و تهدیدات اعمال شده بوسیله کشیشان را، گزارش بدهد و وقتی اظهار داشت که برای یک عقد نکاح، علاوه بر پول "یک بطری مرق، مواد خوراکی و نیم کیلو چای و گاهگاهی چیزهایی که من عسارت نام بردن آنها را از پشت این تریبون ندارم" از مسردم میگیرند. (از صفحه ۲۲۵۹ گزارش تند نویسان دوما از جلسه ۱۶ آوریل.) آنوقت، اعضای بانندسیا دیگر طاقت نیاوردند و از نیمکت دست راستی ها سر و صدای عجیبی بلند شد و اعضای بانندسیا فریاد زدند: "قباحت دارد"، "ردالت است"، زیرا آنها احساس می‌کردند که صحبت ماف و مادیه یک دهاتی درباره مطالبات پولی روحانیون و بر شماردن "نرخ" خدمات

کشیش ها، بیشتر از تمام بیانییه های تئوریک یا تاکتیکی ضد مذهب و ضد کلیسا فی، مردم را با انقلاب میکشاند، و در تمام دارو دسته مرتجعینی که در دوما ی سوم از حکومت مطلقه دفاع میکردند، مایندورف، چیره خوارشان را که ریاست جلسه را بعهده داشت - بوحشت انداختند و او را مجبور کردند که حق صحبت را از روشکف بگیرد، (سوسیال دمکراتها با تفاق برخی از ترودوویکیست ها، کادتها وعده ای دیگر که با آنها ملحق شدند، باین اقدام رئیس اعتراض کردند،) لکن نطق روشکف ترودوویکیست دهاتی علیرغم تمام خصلت ساده و ابتداییش بنحوی بسیار عالی، دفاع ارتجاعی ریاکارانه و کاملاً حساب شده کادتها از مذهب را از مذهبسی بودن ابتدائی، ناآگاهانه و حسب المادت این دهقان متما یز میسازد، دهقانی که شرایط زندگیش - بر خلاق میل و مستقل از خود آگاهی او - خشم واقعا "انقلابی ای علیه این باج و خراجها در او بوجود میآورد و او را برای یک مبارزه قاطعانه علیه اوضاع و احوال قرون وسطائی آماده میسازد. کادتها نماینده بورژوازی ضد انقلابی ای هستند که میخواهند مذهب را از نوعی مردم پر با سازند و استحکام بخشند. و روشکف ها، نمایندگان دموکراسی بورژوازیسی انقلابی ای هستند - که گرچه تکامل نیافته و از نقش خود ناآگاه و بهمناک و متزلزل و پراکنده است - لکن هنوز از نیروی انقلابیش در مبارزه علیه مالکین و کشیشان و حکومت مطلقه بهیچوجه ته نکشیده است.

روزانف، ترودوویکیست روشنفکر، خیلی آگاهانه تر از روشکف به کادتها نزدیک میشود و اگرچه موفق شده است که

چند کلمه درباره کلیسا و دولت ، بعنوان مطالبه "دست چپی ها" بهم بیا فدلکن عبارات ارتجاعی و کوتاه بینانه اش درباره "تغییر قانون انتخاباتی که حق مبارزه سیاسی را از روحانیون سلب میکند" . مشت اورا باز میکند . آن دهقان معمولی و نمونه (روشکف) بمحض آنکه شروع به گفتن حقیقت درباره شیوه زندگیش میکند ، نیت انقلابی خود را بروز میدهد ، در حالیکه در ترود و ویکیت روشنفکر ، اثری از آن (نیت انقلابی) وجود ندارد و عبارات مبهم و حتی مستقیما "نفرت انگیزی جای آنرا میگیرد . ما برای صدمین بار روی این حقیقت تاکید میکنیم که توده های دهقانی روسیه فقط زمانی میتوانند یوغ سنگینی را که اربابان مالک بیگاری کش ، اربابان بیگاری کش پسر و زرق و برق ، اربابان بیگاری کش پایگاه حکومت مطلقه ، کردن آنها آویخته است ، بدور بیا فکنند و از پرولتاریا پیروی کنند .

نماینده حزب کارگر و طبقه کارگر ، سورکسوف سوسیال دمکرات ، تنها نماینده ای بود که در دومسسا مباحثات را بریک پایه واقعا "اصولی بنانه دو مسسا ف و پوست کننده گفت که موضع پرولتاریا نسبت به کلیسا و مذهب چیست و روش کل دموکراسی قاطع و قابل حیات در مقابل آن باید چگونه باشد . (او گفت) : "مذهب تریاک مردم است" . . . . . "نباید حتی یک ریال پول هم با بن دشمنان خلق که آگاهی مردم را مخدوش میزند ، داده شود . " این اعلام مبارزه مادقانه ، شهادت آمیز و بی پرده یک سوسیالیست که دوره باندسیا را بمیدان طلبید ، مورد استقبال میلیونها

پرولتاریا گرفت ، پرولتاریائی که این سخنان را  
 میان توده‌ها اشاعه خواهد داد و وقتی که زمان فرا برسد ،  
 بخوبی میدانند که چگونه آنها در عملیات انقلابی خودبکار  
 ببرد .

شماره ۶ " سوسیال دمکرات "

آزوشن ۱۹۰۹

× × × × × × × × × ×

www.KetabFarsi.com

بازنگیر از

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا ( هوادار  
سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران )